



صمد بھرنے آن کونہ کہ بود

نگاہی متفاوت بہ آثار و آراء صمد بھرنگی

محمد رضا سرشار

صمد بھرنے آن کونہ کہ بود

نگاہی متفاوت بہ آثار و آراء صمد بھرنے

محمد رضا سرشار





صمد بهرنگی آن گونه که بود
نگاهی متفاوت به آثار و آراء صمد بهرنگی

محمد رضا سرشار

چاپ و مصاحبه: نوژن بهرنگز قدیسه - چاپ قدیسه

چاپ اول: ۱۳۹۸

شمارگان: ۱۲۵۰ نسخه

شابکد: ۹۷۸-۶۰۰-۰۳-۰۳۱۵۰-۰۳

سرشناسه: رهگذر، رضا، ۱۳۳۲ -

عنوان و نام پدیدآور: صمد بهرنگی آن گونه که بود: نگاهی متفاوت به آثار و آراء صمد بهرنگی / محمد رضا سرشار.

مشخصات نشر: تهران: شرکت انتشارات سوره مهر، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری: ۲۰۰ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۰۳-۰۳۱۵۰-۰۳

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: کتاب حاضر نخستین بار تحت عنوان "صمد بهرنگی آن گونه که بود ... (نگاهی دیگر به قصه‌ها و آراء صمد بهرنگی)"

توسط انتشارات برگ در سال ۱۳۷۲ منتشر شده است.

یادداشت: کتاب نامه: ص. ۲۰۱؛ همچنین به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر: (نگاهی متفاوت به آثار و آراء صمد بهرنگی).

عنوان دیگر: صمد بهرنگی آن گونه که بود ... (نگاهی دیگر به قصه‌ها و آراء صمد بهرنگی).

موضوع: بهرنگی، صمد، ۱۳۱۸-۱۳۳۷ - نقد و تفسیر

نگاه به یادگار

شناسه افزوده: شرکت انتشارات سوره مهر

ردمبندی کنگره: ۱۳۹۶ اس ۱/ PIR۷۹۷۷

ردمبندی دهوی: ۸۵۲/۳۲

شماره کتابشناسی ملی: ۴۰۳۹۲۷

نشانی: تهران، خیابان حافظ، خیابان رشته پلاک ۳۳

صندوق پستی: ۱۱۴۴-۱۵۸۱۵

تلفن: ۶۱۹۴۲ سامانه پیامک: ۳۰۰۰۵۳۱۹

تلفن مرکز بکشی (تلفن خط): ۶۶۶۰۹۹۲ فکس: ۶۶۶۹۹۵۱

www.sooremehr.ir

نقل و چاپ نوشته‌ها منوط به اجازه رسمی از ناشر است.

فهرست

۱۳	زندگینامه
۱۷	ترجمه‌ها
۱۸	بررسی و نقد داستانها
۱۸	مشخصات داستانها
۲۰	مقدمه
۲۲	خلاصه داستانها
۲۲	۱. اولدوز و کلاغها
۲۴	۲. اولدوز و عروسک سخنگو
۲۶	۳. کچل کفتر باز
۲۷	۴. پسرک لبوفروش
۲۷	۵. سرگذشت دانه برف
۲۸	۶. پیرزن و جوجه طلایی اش
۲۸	۷. دو گربه روی دیوار
۲۹	۸. دومرل دیوانه سر
۲۹	۹. افسانه محبت
۳۱	۱۰. یک هلو و هزار هلو
۳۲	۱۱. ۲۴ ساعت در خواب و بیداری
۳۳	۱۲. کور اغلو و کچل حمزه
۳۷	مقدمه و مؤخره نویسی برای داستانها
۴۱	پیرنگ داستانها
۴۱	۱. فصل بندی

۲. سایر مسائل..... ۴۲
۳. اشکالهای منطقی..... ۵۷
- اولدوز و کلاغها..... ۵۷
- اولدوز و عروسک سخنگو..... ۵۸
- کچل کفتر باز..... ۶۰
- پسرک لبوفروش..... ۶۰
- دومرل دیوانه سر..... ۶۱
- افسانهٔ محبت..... ۶۲
- یک هلو و هزار هلو..... ۶۳
- کور اوغلو و کچل حمزه..... ۶۳
- پرداخت..... ۶۶
۱. از موارد روایتی:..... ۶۹
- در «اولدوز و کلاغها»..... ۶۹
- در «اولدوز و عروسک سخنگو»..... ۷۰
- در «کچل کفتر باز»..... ۷۰
- در «پسرک لبوفروش»..... ۷۰
- در «افسانهٔ محبت»..... ۷۱
- در «سرگذشت دانهٔ برف»..... ۷۱
- در «پیرزن و جوجهٔ طلایی اش»..... ۷۱
- در «سرگذشت دومرل دیوانه سر»..... ۷۲
- در «یک هلو و هزار هلو»..... ۷۲
- در «۲۴ ساعت در خواب و بیداری»..... ۷۳
- در «کور اوغلو و کچل حمزه»..... ۷۳
۲. مستقیم گویی در آثار..... ۷۶
۳. حضور و ردپای نویسنده..... ۸۴
- زبان..... ۸۷
۱. غلطهای نگارشی..... ۸۷
۲. ناهمخوانیها در نثر..... ۹۴
- بدآموزیها..... ۹۷
۱. عشق و عاشقی:..... ۹۷

۲. بددهنی: ۹۹
۳. قمار و کبوتربازی: ۱۰۰
۴. شراب و شرابخواری: ۱۰۰
۵. غیبت، دروغ، ملاحظه نکردن محرمیت و نامحرمیت، ۱۰۱
۶. هدف و وسیله را توجیه می کند: ۱۰۳
۷. دادن آموزشهای غلط: ۱۰۴
- منابع آثار ۱۰۷
- نقد «ماهی سیاه کوچولو» ۱۱۷
- نوع داستان ۱۲۱
- پیرنگ و درونمایه داستان ۱۳۵
- اشکالات منطقی و نگارشی داستان ۱۴۶
- کلام آخر ۱۵۵
- تجلیلهای مبالغه آمیز و بعضاً اساساً نادرست ۱۵۷
- معلمی در روستا؛ اجبار یا انتخاب؟ ۱۶۵
- کتاب بردن به روستا برای بچه ها ۱۶۹
- سیر جهان بینی و تفکر بهرنگی ۱۷۱
۱. بهرنگی و مذهب ۱۷۱
۲. برخورد با مذهب در آثارش ۱۷۶
۳. اومانیسیم ۱۸۴
۴. گرایش به مارکسیسم ۱۸۶
۵. نوع نگاه طبقاتی به مسائل ۱۹۳
- مؤخره ۱۹۴
- کتابنامه ۱۹۹

«من با ترس و باور کن با خجالت، این کار [نوشتن برای بچه‌ها] را شروع کردم چون خیال نمی‌کردم بتوانم کاری بکنم. تا آن روز، داستان برای بزرگان خیلی نوشته بودم که البته مزخرف بودند (و حالا دیگر چیزی از این قماش ندارم، همه را دور ریختم) و خیال می‌کردم باز هم مزخرف خواهم نوشت؛ اما بچه‌های صمیم و مهربان و لخت و پاپتی روستا و کارخانه‌های قالیبافی مرا به راه دیگری کشاندند؛ راهی که تازه شروع کرده‌ام و خود آگاهم که هنوز جای پای محکمی ندارم. [...] تو می‌توانی به من خیلی کمک کنی؛ هم می‌توانی شاگردانت را وادار کنی ضمن نامه‌هایشان از زندگی‌شان و افکارشان و چیزهای مورد علاقه‌شان برای من حرف بزنند، هم می‌توانی راه به من نشان بدهی. مثلاً می‌توانی بگویی چه کار بکنم و چه جوری بنویسم که بچه‌ها و مردم بیشتر از اینها داستانهای مرا بپذیرند؟ (البته پذیرش به آن صورت و معنایی که... و فیلمهای فارسی پذیرفته می‌شوند، منظور نیست.) حتماً می‌دانم که چنین سخنی برای خیلها و «ادبا» یک چیز مسخره است، اما من عادت دارم این سؤال را از همه بکنم؛ از بچه‌ها، از دهاتیها، از معلمها، از پدرم، از...» (صمد بهرنگی)

۱. نامه‌های صمد بهرنگی؛ به کوشش اسد بهرنگی؛ ص ۱۵-۱۶. این نامه خطاب به نسیم [خاکسار؟] و فاقد تاریخ است. اما علی‌القاعده مربوط به سال ۴۵ یا بعد از آن است. یعنی زمانی که «کندو کاو در مسائل تربیتی ایران»، «کجکل گفتن باز»، «اولدوز و کلاغها» و «پسرک لیوفروش» به چاپ رسیده بوده است.

[صمد بهرنگی] در نقد بی‌رحمانه قضاوت می‌کرد. فحش نمی‌داد. فاضل
مآبی بلد نبود. فقط نشان می‌داد که چقدر اهمال شده است.
(غلامحسین ساعدی^۱)

روزنامه مه‌ادی هم از دستمان رفته است و فحشها و ناسزاها را
تو دلمان تلنبار می‌کنیم. اما اگر بامشاد آن را چاپ کند، بد نمی‌شود.
آخرش باید بدانی که آنجا دو سه فحش حسابی داده‌ام، و... هم نصیبی
کلان برده است. در دو سه جمله دست و پایش را جمع کرده‌ام و
گفته‌ام که: تو اینی!

(صمد بهرنگی^۲)

۱. «آرش» شماره ۱۸؛ ص ۱۰۷.
۲. نامه‌های صمد بهرنگی؛ ص ۳۹؛ بهمن ۱۳۴۳.

زندگینامه

صمد بهرنگی «در تیر ماه ۱۳۱۸ در تبریز در محله «چرنداب»، کوچه «اسکولیلر» از پدر و مادری تبریزی به دنیا آمد و در کوچه «جمال آباد» همان محله بزرگ شد و به دبستان رفت.»

«پدرش [عزت] کارگر [ی] بود که نیمی از سال را کار می‌کرد و به قول خودش صورتش را با سیلی سرخ نگاه می‌داشت. او می‌گفت که [از زمانی] خیلی کوچک بود، برای پول درآوردن تلاش می‌کرد. می‌گفت پدرش، در ده سالگی او، مادرش را رها کرد و به قفقاز رفت و دیگر هرگز برنگشت و او به امید پیدا کردن پدر تا «ارس» رفته بود، اما او را نیافته و دل نگران مادر بازگشته بود. او ناگزیر بود کار کند، رنج ببرد، بزرگ شود و به مادرش نیز نان بدهد.

با اینکه دلش می‌خواست همهٔ بچه‌هایش درس بخوانند ولی از بی‌پولی دخترانش را که چند کلاس درس خوانده بودند از رفتن به مدرسه باز داشت و برای اینکه حقیقت را به دختران نگوید می‌گفت: دختر که بزرگ شد خوب نیست به مدرسه برود.

«بدین ترتیب بود که «صمد» بعد از پایان دوره سیکل اول در دبیرستان «تربیت» [تبریز] به دنبال برادر بزرگش به دانشسرا رفت. «صمد ضمن تدریس و نوشتن، [گواهی‌نامه] ششم متوسطه را به

صورت متفرقه گرفت^۱ و وارد دانشکده ادبیات تبریز شد و در رشته زبان انگلیسی لیسانس گرفت. او با آنکه مدرک لیسانس داشت چند سالی در کلاسهای اول دبستان تدریس کرد.^۲

«حقیر پس از چند سال تدریس در کلاس اول دبستان و کم و بیش جست‌وجو و مطالعه در این خصوص، به این نتیجه رسیده است که فقط در این کلاس است که می‌تواند با شور و رغبت درس دهد و مفید واقع شود.

من هر روز و هر ساعت در فکر اینم که خودم را آماده کنم و یک معلم کلاس اول به تمام معنا باشم و اگر پیر بی‌معنی جلوه نکنم، در این خصوص تخصص حاصل کنم. چیزی که من را به این هدف رهنمون خواهد بود، تدریس در این کلاس است. از طرف دیگر، وقتی به خودم مراجعه می‌کنم و خودم را خوب حلاجی می‌کنم می‌بینم که آموزگار متوسطی هستم (و دارم آموزگار خوبی می‌شوم) اما اگر دبیرم بکنند به یقین دبیر بدی خواهم بود؛ و شما راضی نشوید که من آموزگار خوبی نباشم و دبیر بدی باشم. از طرف دیگر، قضیه سواد و دانایی هم شرط است. در این کلاس که من در آن درس می‌دهم تمام شاگردانم من را عالم دهر می‌دانند؛ تصور می‌کنند که من همه چیز را می‌دانم و به همه کاری قادرم. این تصور باطل من را در چشم شاگردانم و خودم بزرگ می‌کند. اما اگر به کلاسهای بالاتر قدم گذارم، مشتدم باز خواهد شد و همه خواهند دانست که طیلی میان تهی‌ام و حیابی روی آب؛ و غرورم شکسته خواهد شد.» (نامه‌های صمد به‌رنگی؛ ص ۲۳ - ۲۴؛ خطاب به «جناب آقای... رییس...» به تاریخ ۴۱/۷/۱)

۱. زیرا در آن زمان فارغ‌التحصیلان دانشسراهای تربیت معلم، دیپلم کامل به حساب نمی‌آمدند و با آن مدرک نمی‌توانستند در کنکور دانشگاهها شرکت کنند.

۲. به‌رنگی، اسد؛ برادرم صمد (صمد به‌رنگی؛ با موجهای ارس بدریا پیوست؛ ص ۳۳).

«از سال ۱۳۴۶ [در واقع «۱۳۳۶»] معلم روستاهای آذربایجان شد و یازده سال در ممقان، قذجهان، [شهرستان] آذرشهر، گوگان، و آخیرجان، درس داد.»^۱

در همین مدت بود که به ارسال آثارش برای بعضی مطبوعات تهران (توفیق، کتاب هفته، آرش، راهنمای کتاب، بامشاد، کشکیات، ...) پرداخت و نیز همراه با عده‌ای از دوستانش روزنامه «مهد آزادی» و بعداً «مهد آزادی آدینه» را در تبریز راه انداخت. که این کار، دوام چندانی نیافت:

«روزنامه مهد آزادی هم از دستان رفته است و فحشها و ناسزاها را تو دلما تلنبار می‌کنیم.» (نامه‌های صمد بهرنگی؛ ص ۳۹؛ بهمن ۱۳۴۳)

آثارش در این مدت با نامهای مستعاری چون ص. قاراقوش، چنگیز مرآتی، بابک، آدی باقمیش، داریوش نواب مراغی، افشین پرویزی، ص. آرام، سولماز... یا نام واقعی خودش به چاپ می‌رسیدند. جز کتابهای داستان تألیفی او برای کودکان و نوجوانان - که در صفحه‌های بعد به آنها خواهیم پرداخت - این آثار، به شکل تألیف، ترجمه یا گردآوری و تحقیق، از او به چاپ رسیده است:

۱. پاره‌پاره‌ها (گردآوری)؛ با نام مستعار ص. قاراقوش؛ تاریخ انتشار: ۱۳۴۱ یا ۱۳۴۲.^۲

«این کتاب، مجموعه‌ای بود به زبان ترکی آذربایجانی، گردآورده ص. قاراقوش» و شامل اشعاری استعاری از عباس صحت، حکیم لعلی، معجز، علی تبریزی، صابر، ورغون، میرمهدی اعتماد، فضولی، رسول رضا، شهریار، واحد، رحیم، فطرات و چند شاعر دیگر

۱. بی‌نام؛ زندگینامه صمد بهرنگی («صمد بهرنگی: با موجهای ارس بدریا بیوست؛ ص ۶۷).
۲. در کتاب «مجموعه مقاله‌ها»، تاریخ انتشار این کتاب «تیر ۱۳۴۳» ذکر شده است.

آذربایجانی [اعم از آذربایجان ایران و شوروی] به اضافه تعدادی از شعرهای کتاب کوراوغلو و بایاتیهای [دو بیتهای] آذربایجان.»

۲. انشاء و نامه‌نگاری (دو جلد)؛ با نام مستعار افشین پرویزی؛ ۱۳۴۲ یا ۱۳۴۳.

«این دو جلد کتاب چندین بار چاپ شد ولی کمتر کسی از وجود چنین اثری خبر دارد.»^۲

«کتاب انشاء را آنجا دیدی؟ تبلیغ ماندی بکنی، بد نمی‌شود که چیزی از چاپهای بعدی‌اش در بیاید. تو تبریز، خوب فروش می‌رود. بچه‌ها هم دوست دارند.

راست است که روشن خیلی کار نکرده‌ام و موضوع هم چیز گند و مسخره‌ای است، اما به جرئت می‌توانم بگویم که بعضی قسمت‌هایش حتی قابل استفاده آقای آموزگاران خل و بی‌سواد ماست.» (نامه‌های صمد بهرنگی؛ ص ۳۸-۳۹؛ به تاریخ ۴۳/۷/۳۰)

۳. کندوکاو در مسائل تربیتی ایران؛ تابستان ۱۳۴۴.

۴. افسانه‌های آذربایجان (گردآوری)؛ (به اتفاق بهروز دهقانی)؛ مجلد اول:

اردیبهشت ۱۳۴۴؛ مجلد دوم: اردیبهشت ۱۳۴۷.

۵. تایماجالار، قوشماجالار (متلها و چیستانها) (به زبان ترکی)؛ بهار ۱۳۴۵.

۱. صلاحی، عمران؛ خاطره‌ای از آدمی که او را ندیده بودم؛ آدینه؛ شماره ۶۲ - ۶۳؛ ص ۷۸. در مورد همکاری بهرنگی با «توفیق» هم همین شخص نوشته است: «به روزنامه توفیق که پیوستم، برای اولین بار عکس بهرنگ را در آن روزنامه دیدم.»
«بعد از مرگ بهرنگ، تمام آثارش را از دوره‌های مختلف روزنامه توفیق درآوردم و سپردم به توفیق به این امید که در سری کتابهای توفیق درآید که نیامد.» (همان)

۲. ساعدی، غلامحسین؛ افسانه‌ای تا دورترین آبادیها (چاپ شده در «صمد بهرنگی؛ با موجهای ارس بدریا پیوست»).

۶. مجموعه مقاله‌ها؛ تیر ۱۳۴۸ (پس از مرگش).
 ۷. تلخون و چند قصه دیگر؛ بی تا.

ترجمه‌ها

۱. ما الاغها؛ نوشته عزیز نسین؛ ترجمه از ترکی استانبولی؛ پاییز ۱۳۴۴.
 ۲. دفتر اشعار معاصر از چند شاعر فارسی زبان؛ ترجمه به ترکی آذری؛
 ۳. خرابکار (داستانهایی از چند نویسنده ترک زبان) (ترجمه)؛ تیر ۱۳۴۸
 (پس از مرگش).
 ۴. کلاغ سیاه (چند داستان برای کودکان)؛ (ترجمه از ترکی استانبولی)؛
 خرداد ۱۳۴۸.
 یعنی در مجموع، در این عمر کوتاه، هفده کتاب تألیفی و تحقیقی و گردآوری،
 و چهار کتاب ترجمه‌ای از وی منتشر شده است.
 «اولدوز و کلاغها اولین تجربه داستان‌نویسی او بود و [...] یک هلو و هزار
 هلو و ۲۴ ساعت در خواب و بیداری آخرین داستانهایش بودند.»^۱
 او در هفده شهریور ۱۳۴۷، در حالی با یکی از دوستانش به کناره‌های رود
 ارس رفته بود، در این رودخانه غرق شد.^۲

۱. برادر صمد؛ ص ۲۷.

۲. لازم به اشاره است که برادر صمد بهرنگی (اسد بهرنگی) در هیچ‌جا نگفته است که ساواک یا دیگر عوامل رژیم شاه، صمد بهرنگی را کشته‌اند. غلامحسین ساعدی - که به نوعی، خود، استاد و مشوق صمد بهرنگی در کار نوشتن بود - نیز بعد از پیروزی انقلاب، در مصاحبه با دانشگاه هاروارد (مدرج در «الفبا» دوره جدید؛ شماره ۷؛ چاپ پاریس) صریحاً اعتراف کرده که بهرنگی واقعاً به مرگ طبیعی (غرق شدن در ارس) از دنیا رفته، و رژیم شاه، مطلقاً در مرگ او دست نداشته است. افسر وظیفه‌ای هم که هنگام شنا همراه او بوده است - به خلاف تبلیغات افواهی و غیر افواهی مشهور در آن زمان، که در واقع از آن نوشته جلال آل‌احمد در این باره نشئت گرفته بود - از دوستان صمیمی صمد بهرنگی بوده است؛ که بعدها نیز به «چریک‌های فدایی» می‌پیوندد. (مشروح‌تر این قضیه را در «نقد ماهی سیاه کوچولو»، که در یکی از بخشهای آتی کتاب خواهد آمد، بخوانید.)

بررسی و نقد داستانها

مشخصات داستانها

۱. اولدوز و کلاغها (واقعی‌گرا با مایه‌هایی از «افسانه نو»): (حول محور زندگی کودکان): ۶۷ صفحه؛ پاییز ۱۳۴۴.
۲. اولدوز و عروسک سخنگو («افسانه نو»): (حول محور زندگی کودکان): ۵۸ صفحه؛ بدون تاریخ.
۳. کچل کفتر باز (افسانه فکاهی): ۲۳ صفحه؛ ۱۳۴۵.
۴. مجموعه داستان «پسرک لبو فروش» شامل:
 - الف) پسرک لبو فروش (واقعی‌گرا) (حول محور زندگی کودکان): ۹ صفحه؛ بدون تاریخ.
 - ب) سرگذشت دانه برف (افسانه علمی): ۳ صفحه؛ بدون تاریخ.
 - ج) پیرزن و جوجه طلایی‌اش (افسانه): ۶ صفحه؛ بدون تاریخ.
 - د) دو گربه روی دیوار (افسانه حیوانات): ۴ صفحه؛ بدون تاریخ.
۵. سرگذشت دومرل دیوانه‌سر (اسطوره) (بازنویسی): ۱۵ صفحه؛ ۱۳۴۶.
۶. افسانه محبت (قوچ‌علی و دختر پادشاه) (افسانه عاشقانه) (بازنویسی): ۲۵ صفحه؛ تابستان ۱۳۴۷.

۷. یک هلو و هزار هلو (واقعی‌نگرا با مایه‌های افسانه) (حول محور زندگی کودکان)؛ ۳۱ صفحه؛ تابستان ۱۳۴۷.
۸. ۲۴ ساعت در خواب و بیداری (واقعی‌نگرا) (حول محور زندگی کودکان)؛ ۳۱ صفحه؛ تابستان ۱۳۴۷.
۹. کور اوغلو و کچل حمزه (اسطوره) (بازنویسی)؛ ۵۰ صفحه؛ تابستان ۱۳۴۷.
۱۰. ماهی سیاه کوچولو^۱ (رَمزی)؛ ۱۳۴۷.

۱. البته جز این کتابها که برای کودکان و نوجوانان است، از بهرنگی کتابهای «کندوکاو در مسائل تربیتی ایران»، «مجموعه مقاله‌ها»، «تلخون» و «افسانه‌های آذربایجان» (گردآوری؛ به اتفاق بهروز دهقانی) نیز منتشر شده است.

مقدمه

کارنامه داستانی صمد بهرنگی را (به استثنای «تلخون» که می‌توان گفت در حیطه ادبیات کودکان و نوجوانان نیست) جمعاً سیزده داستان تشکیل می‌دهد. از این تعداد، حدود هشت داستانش بلند یا نیمه بلند (البته برای کودکان و نوجوانان) و مابقی تقریباً داستان کوتاه و بعضاً خیلی کوتاه‌اند. همچنین از این تعداد، سه داستان بلند و نیمه بلند (سرگذشت دو مرل دیوانه سر، افسانه محبت، کوراوغلو و کچل حمزه) «بازنویسی» «کچل کفترباز» با نگاهی به افسانه‌های عامیانه، و بقیه علی‌الظاهر داستان «خلاق» است.

از این تعداد نه تایش جنبه افسانه‌ای دارد. از این افسانه‌ها دو عنوان «افسانه نو»، دو عنوان «اسطوره»، یکی افسانه فکاهی، یکی افسانه عاشقانه، یکی افسانه علمی و یکی افسانه حیوانات است. «ماهی سیاه کوچولو» نیز یک داستان «مرزی» است.

در مجموع تنها یک کوتاه و دو داستان نیمه بلند او «واقعی‌ترا» هستند.

از این سیزده داستان، تنها موضوع پنج داستانش حول زندگی کودکان و نوجوانان دُور می‌زند (اولدوز و کلاغها، اولدوز و عروسک سخنگو، پسرک لبفروش، یک هلو و هزار هلو، ۲۴ ساعت در خواب

و بیداری). موضوع بقیه، ارتباطی با زندگی کودکان و نوجوانان ندارد، و حداکثر می‌توان آنها را در دسته «آثاری که می‌توانند مورد توجه کودکان و نوجوانان قرار گیرند» قرار داد.

از پنج داستان اخیر، موضوع اصلی دو داستانش (اولدوز و کلاغها، اولدوز و عروسک سخنگو) ستمهای زن پدر نسبت به فرزند شوهرش، و موضوع اصلی سه داستان دیگر، فقر و اختلاف طبقاتی ظالمانه است. (و می‌بینیم که از آن همه مسائل دامنگیر سنین کودکی و نوجوانی، تنها دو موضوعش در آثار نویسنده مورد بحث ما مدنظر قرار گرفته است.) قهرمانان تمام این پنج داستان، یا خود کاملاً روستایی‌اند یا به هر حال به نحوی، از سوی مادر و پدر، روستایی‌اند. ضمن آنکه تمام آنها آذربایجانی‌اند (کلیه داستانهای بازنویسی نیز برگرفته از ادبیات عامیانه مردم آذربایجان است).

محل وقوع داستانهای «پسرک لبوفروش» و «یک هلو و هزار هلو» روستا، محل وقوع «اولدوز و کلاغها» و «الدوز و عروسک سخنگو» یک شهرستان نامشخص، و محل وقوع داستان «۲۴ ساعت در خواب و بیداری» تهران است.